در تاريخ ۲۸ مهر ۱۳۸۲
اجتهاد و تقليد

جلسه 18

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در اين است، كسي كه تحصيل علم كرده و داراي ملكه استنباط هم شده، آيا بر چنين شخصي تقليد جايز است يا خير؟

عرض كرديم كه صاحب مناهل قائل است كه ولو داراي ملكه استنباط است، اما تقليد بر چنين شخصي جايز است. در مقابل صاحب مناهل، مرحوم شيخ انصاري، و همچنين امام(رضوان الله عليه) و كثيري از بزرگان، قائل شده‌اند كه تقليد بر چنين شخصي جايز نيست. كلام مرحوم شيخ و مرحوم امام توضيح داده شد و مناقشه‌اش هم بيان شد.

نظر مرحوم آقاي خوئي

ايشان در كتاب تنقيح (ج 1، ص17) بعد از اينكه نظريه شيخ را عنوان كرده‌اند، آن را تأييد كرده‌اند و براي تأييد كلام شيخ، دو مطلب را عنوان فرموده‌اند:

مطلب اول

كسي كه تحصيل كرده و ملكه استنباط پيدا كرده، اگر بخواهد از غير تقليد كند و به غير رجوع كند، اين محل اشكال است و اشكالش اين است كه چنين شخصي علم به تنجز (يعني بعد از علم اجمالي احكام واقعيه) پيدا كرده است، الان براي امتثال، بايد يک مؤمّن قوي بدست بياورد. با رجوع به غير، ما نمي‌دانيم كه آيا مؤمّن براي او حاصل مي‌شود يا خير؟

بعبارة أخري فرموده‌اند: كسي كه ملكه استنباط دارد، چنين شخصي اگر تقليد كرد، با اين تقليدش جزم به امتثال پيدا نمي‌كند، اما اگر خودش با وجود اين ملكه، بالعقل استنباط كرد، و حكم شرعي را بدست آورد، اينجا ديگر يقين پيدا مي‌كند كه عمل بر طبق اين نظريه خودش، مؤمّن از عقاب است و جزم به امتثال پيدا مي‌كند.

اين فرمايشي است كه به عنوان مطلب اول بيان فرموده است.

مناقشه در مطلب اول

به نظر مي‌رسد كه در اين مطلب، يک مناقشه وجود دارد و آن اينكه ما هيچگاه، در باب اجتهاد و تقليد، جزم به امتثال پيدا نمي‌كنيم. تنها جائي كه براي ما جزم به امتثال حاصل مي‌شود، با عمل احتياطي است. اما اگر مجتهد آمد بر طبق نظريه خودش عمل كرد يا اينكه در آن مسئله، از ديگري تقليد كرد هر دوي اينها در اين معنا مشترک است كه جزم به امتثال پيدا نمي‌كنند.

منتهي در اينجا يک نكته در ادامه فرمايش‌شان وجود دارد و آن اين است: كسي كه داراي ملكه است، ما شک مي‌كنيم كه آيا چنين شخصي كه ملكه دارد، تقليد بر چنين شخصي جايز است يا نه؟

مي‌فرمايد: در مقام شک، به اصل عدم الحجية تمسک مي‌كنيم. شما مي‌دانيد كه در باب حجت و حجيت، در هر مورد كه انسان شک در حجيت كند، بلافاصله أصالة عدم الحجية جريان پيدا مي‌كند.
آيا اين مطلب ايشان درست است يا نه؟

به نظر ما در اينجا مجالي براي أصالة عدم الحجية نيست. الان فرض ما اين است كه دليل حجيّت تقليد وجود دارد و مي‌گوئيم كه اصل تقليد مشروعيت دارد، حالا آيا تقليد اين شخص مشروعيت دارد يا ندارد؟ از باب اطلاق ادله تقليد وارد مي‌شويم .

اين نكته را دقت كنيد كه بزنگاه مطلب ما در ادله تقليد، تمسک به اطلاق است. مي‌گوئيم، تنها موردي كه تقليد جايز نيست، جائي است كه شخص، عالم بالفعل است. اما جائي كه عالم نيست، اعم از اينكه ملكه ندارد يا دارد، اينجا را شامل مي‌شود و با اجراي اطلاق در ادله تقليد، ما ديگر شک نداريم كه اين كسي كه داراي ملكه است، مشمول ادله تقليد مي‌شود. ادله تقليد مي‌گويد: اين حجيت دارد و مشروعيت دارد.

پس ايشان در اين مطلب اول، دو نكته را بيان فرموده؛ نكته اول اين كه چنين شخصي كه داراي ملكه است، اگر به نظر غير عمل كند، جزم به امتثال حاصل نمي‌شود. اما اگر به نظر خودش عمل كند، امتثال حاصل مي‌شود. ما گفتيم اين درست نيست.

نكته دوم اين است كه فرمودند: در مورد چنين شخصي، ما شک داريم كه آيا تبعيت از قول غير براي او حجيت دارد يا خير؟ به اصالة عدم الحجية پناه مي‌بريم. گفتيم كه در اينجا مجالي براي أصالة عدم الحجية نيست، با اطلاق كه در ادله تقليد، وجود دارد مجالي براي اين اصل نيست.

مطلب دوم

مطلب دوم ايشان همان مطلبي است كه ديروز عرض كرديم كه در اين صور اربعه، بين صورت ثانيه و ثالثه فرقي نيست. در صورت ثانيه، فرض اين بود كسي كه مي‌داند اگر تحصيل علم كند، ملكه پيدا مي‌كند. ما مي‌گفتيم بين چنين شخصي و كسي كه تحصيل علم كرده و ملكه پيدا كرده، چه فرقي وجود دارد؟

مرحوم آقاي خوئي، در اين مطلب دوم فرموده: نبايد اين صورت ثالثه را با صورت ثانيه قياس كرد. چرا؟ براي اين كه در صورت ثالثه (يعني كسي كه ملكه دارد و بالفعل حكمي را به‌دست نياورده) در حق چنين شخصي ما وجوب اجتهاد را به نحو وجوب عيني احتمال مي‌دهيم، يعني بر چنين شخصي كه ملكه دارد، بنحو وجوب عيني واجب است ادله را بررسي كند و حكم شرعي را بدست بياورد. بر چنين شخصي احتمال حرمت تقليد مي‌دهيم.

اما در صورت ثانيه، كسي كه تحصيل علم نكرده، اما مي‌داند اگر تحصيل كند ملكه بدست مي‌آورد، در حق او احتمال وجوب عيني اجتهاد را نمي‌دهيم، نسبت به او كسي اصلاً احتمال نمي‌دهد كه اجتهاد وجوب عيني داشته باشد.

مناقشه در مطلب دوم

آيا اين فرمايش ايشان تام است يا نه؟ جواب اين است كه اين فرمايش ايشان قابل مناقشه است، زيرا همين كلام را ما در صورت ثانيه مي‌آوريم. به اين نحو كه مي‌گوئيم احتمال مي‌دهيم، اگر كسي مي‌داند كه اگر تحصيل علمش را ادامه دهد ملكه پيدا مي‌كند، احتمال مي‌دهيم كه تحصيل علم بر او واجب باشد. شما چه دليلي داريد كه اين احتمال را در اينجا رفع كنيد؟

براي رفع اين احتمال، اطلاق ادله تقليد است. ما شک داريم كه آيا تحصيل علم واجب است يا نه؟ اطلاق ادله تقليد، مي‌گويد: نه، اين آدم جاهل است، جاهل، ولو اينكه تمكن از تحصيل علم دارد، مي‌تواند تقليد هم بكند. الان خيلي از طلبه‌ها تقليد مي‌كنند، در حالي‌كه يقين هم دارند كه اگر ادامه تحصيل علم دهند، ملكه پيدا مي‌كنند.

پس همين احتمال را در صورت ثانيه آورديم، منتهي در صورت ثالثه، مي‌گفتند وجوب اجتهاد، اما در صورت ثانيه، مي‌گوئيم وجوب تحصيل علم. مي‌گوئيم كه همان دليلي كه رافع احتمال در صورت ثانيه است، همان دليل، رافع اين احتمال در صورت ثانيه هم هست.

يک نكته كه در فرمايش ايشان وجود دارد اين است كسي كه داراي ملكه است، ما نمي‌توانيم الان براي او تعيين تكليف كنيم و بگوئيم شمائي كه داراي ملكه هستيد، يجوز لک التقليد، بلكه در همين مسئله، كه آيا ذو الملكه مي‌تواند تقليد كند يا نه؟ بايد به نظر خودش عمل كند. اين يک مطلب مسلم است.

عرض كرديم كه در اينجا سه مطلب است، مطلب اولش تمام شد، كه ذوالملكه مي‌تواند تقليد كند يا نه؟ ما به اين نتيجه رسيديم كه حق با صاحب مناهل است كه اين صاحب ملكه، عنوان جاهل را دارد، جاهل مي‌تواند رجوع به عالم كند و حتي امام به عبارت «نعم يمكن» از نظر اولش برگشتند و فرمودند نه، بناء عقلاء بر اين است كه يک طبيب به يک طبيبي مراجعه مي‌كند، اينجا نيز چنين است، خصوصاً با كثرت مسائل نمي‌شود كه در همه مسائل ملكه پيدا كند.

حكم دوم اين است كه آيا به ذو الملكه مي‌شود رجوع كرد يا نه؟

جواب مسئله دو صورت دارد:

الف. يا اصلاً حكمي را استنباط نكرده است.

ب. يا اينكه مقدار خيلي كمي از احكام را استنباط كرده است.

اما صورت اول، در اينجا مسئله خيلي روشن است، ما اگر ادله تقليد را ادله لفظيه قرار دهيم، در ادله لفظيه، ما عنوان رجوع به مجتهد نداريم، بلكه عنوان فقيه و عالم و عنوان ناظر به حرام و حلال و عنوان عارف به حرام و حلال داريم. اگر به خود اين عناوين دقت كنيم، اصلاً مؤيد همان مطلب قبلي مي‌شود، و ظهور در اين دارد كه آن كسي كه نمي‌تواند تقليد كند، به كسي كه «عرف حلالنا و حرامنا» اين عناويني است كه از نظر ادله لفظيه، در باب تقليد مي‌گويد به كساني‌كه اين عناوين را دارند،

مي‌توان رجوع كرد.

روشن است اين شخصي كه ملكه دارد، مجرد ملكه سبب نمي‌شود كه بگوئيم اين فقيه است.

اگر ما ادله تقليد را بناء عقلاء قرار داديم، عقلاء مي‌گويند «رجوع الجاهل الي العالم»، گفتيم كه ملكه دارد، اين شخص عنوان عالم را ندارد، عنوان فقيه را ندارد، نه ادله لفظيه‌ي جواز تقليد آن را مي‌گيرد و نه ادله بناء عقلاء.

مرحوم آقاي خوئي و ديگران در اينجا همين نظريه را دارند. آن وقت روي نظريه ايشان بايد بگوئيم كسي كه ملكه دارد، نسبت به او بگوئيم كه خودش نمي‌تواند تقليد كند، اين عرفاً ملازمه دارد با اينكه ديگران به او رجوع كنند و اين انفكاک روي نظريه اينها لازم مي‌آيد.

در اينجا مرحوم آقاي خوئي، يک عبارتي دارد كه راجع به آيه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» است كه در جلسه بعد به آن مي‌پردازيم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين